



فرسایش هژمونی روایی و قدرت نرم امریکا در غرب آسیا: تحلیل جنگ‌های دوازده‌روزه و رمضان

عباسعلی طالبی^۱

چکیده:

هژمونی آمریکا در غرب آسیا، بر قدرت نرم، مشروعیت سیاسی و توانایی شکل‌دهی به روایت‌های مسلط استوار بوده است. تشدید رویکردهای یکجانبه‌گرایانه ترامپ، خروج از توافق هسته‌ای، فشار حداکثری و حمایت از اقدامات نظامی، اعتبار و مشروعیت این هژمونی را با چالش مواجه کرده است. پژوهش با تمرکز بر جنگ دوازده‌روزه ایران و اسرائیل در ژوئن ۲۰۲۵ و جنگ رمضان در سال ۲۰۲۶، به بررسی چگونگی فرسایش قدرت نرم و هژمونی روایی آمریکا در غرب آسیا می‌پردازد. پرسش اصلی این است که عملکرد و سیاست‌های آمریکا در دو جنگ چگونه قدرت نرم و هژمونی روایی آن را به چالش کشیده است؟ فرضیه پژوهش آن است که تداوم سیاست‌های یکجانبه‌گرایانه و شکاف میان ارزش‌های اعلامی و عملکرد عملی آمریکا، مشروعیت، اعتبار و توان روایت‌سازی آن را تضعیف کرده و جنگ‌ها روند فرسایش را آشکارتر ساخته‌اند. پژوهش با رویکرد کیفی و تحلیل محتوای اسناد، گزارش‌ها، نظرسنجی‌ها و منابع رسانه‌ای انجام شده است.

کلیدواژگان: قدرت نرم، جنگ رمضان و دوازده‌روزه، غرب آسیا، رسانه، هژمونی روایی

^۱ - دانشیار گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، واحد سوادکوه، دانشگاه آزاد اسلامی، سوادکوه، ایران
talebi@iau.ac.ir

مقدمه

ایالات متحده طی چند دهه گذشته یکی از مهم‌ترین بازیگران شکل‌دهنده به نظم سیاسی و امنیتی غرب آسیا بوده است. این جایگاه تنها بر قدرت نظامی و اقتصادی استوار نبوده، بلکه مشروعیت سیاسی، اعتبار دیپلماتیک، جذابیت و توانایی شکل‌دهی به روایت‌های مسلط نیز در استمرار نفوذ آن نقش داشته است. از این منظر، قدرت نرم و هژمونی روایی از مؤلفه‌های مهم استمرار نفوذ آمریکا در منطقه به شمار می‌آیند. با وجود این، سیاست خارجی آمریکا، به‌ویژه در دوره ریاست‌جمهوری دونالد ترامپ (۲۰۱۷-۲۰۲۱ و از ۲۰۲۵)، با افزایش رویکردهای یکجانبه‌گرایانه، خروج از توافق هسته‌ای ایران، اعمال فشار حداکثری و تأکید بر شعار اول آمریکا، با چالش‌هایی در زمینه اعتبار و مشروعیت مواجه شده است. در چنین شرایطی، جنگ دوازده روزه ایران و اسرائیل در ژوئن ۲۰۲۵ و جنگ رمضان در سال ۲۰۲۶، زمینه‌ای مهم برای بررسی نحوه ادراک نقش آمریکا و رقابت روایت‌های سیاسی و رسانه‌ای در غرب آسیا فراهم کرده‌اند. با وجود این، نمی‌توان بر اساس این تحولات به‌سادگی از پایان هژمونی آمریکا در غرب آسیا سخن گفت؛ زیرا این کشور همچنان از ظرفیت‌های گسترده نظامی، اقتصادی، فناوری، اطلاعاتی و ائتلافی برخوردار است. بنابراین، مسئله اصلی پژوهش حاضر، بررسی میزان و چگونگی به چالش کشیده شدن قدرت نرم و هژمونی روایی آمریکا در پی عملکرد این کشور در جنگ‌های مورد مطالعه است. سوال اصلی این پژوهش این است که عملکرد و سیاست‌های آمریکا در جنگ‌های دوازده روزه ۲۰۲۵ و رمضان ۲۰۲۶ چگونه قدرت نرم و هژمونی روایی این کشور را در غرب آسیا به چالش کشیده است؟ در پاسخ این فرضیه مطرح شد که تداوم سیاست‌های یکجانبه‌گرایانه و شکاف میان ارزش‌های اعلامی و عملکرد عملی آمریکا، مشروعیت، اعتبار و توان روایت‌سازی این کشور را تضعیف کرده و جنگ‌های ۲۰۲۵ و ۲۰۲۶ این چالش را آشکارتر ساخته‌اند. این پژوهش با رویکرد کیفی و با استفاده از تحلیل اسنادی و تحلیل محتوای کیفی، اسناد رسمی، گزارش‌های نهادهای بین‌المللی، نظرسنجی‌های معتبر، منابع رسانه‌ای و مطالعات علمی مرتبط را بررسی می‌کند.

۱- پیشینه تحقیق

طالبی، مراد پیری و جلالی (۱۴۰۲) در مقاله‌ای تحت عنوان «بررسی مولفه‌های افول قدرت نرم امریکا» ضمن بررسی مولفه‌های قدرت نرم امریکا، شکاف‌های داخلی و تناقض در رفتارهای سیاست خارجی را مهمترین عامل افول قدرت نرم امریکا معرفی کرده‌اند. موسوی و طالبی (۱۴۰۴) در مقاله‌ای تحت عنوان «افول قدرت نرم امریکا در دوره ترامپ شواهد و پیامدها»، به این نتیجه رسیدند که افول قدرت نرم امریکا با طرح‌های ترامپ سرعت فزاینده‌ای یافته است. مرکز عرب و واشنگتن (۲۰۲۶) در تحلیل راهبردی قمار ترامپ و نتانیاهو در ایران، حملات ایالات متحده و اسرائیل در جنگ رمضان را بررسی کرده و نشان داده است که ایران با مقاومت همه‌جانبه ثابت کرد قدرت نظامی صرف بدون پشتوانه مشروعیت دیپلماتیک نمی‌تواند نظم منطقه‌ای را تحمیل کند. احمد، نظیم و نیازیت (۲۰۲۵) در مقاله‌ای تحت عنوان «چارچوب‌بندی قدرت و منازعه با تحلیل گفتمان انتقادی پست‌های ترامپ» نشان دادند که گفتمان او از طریق استعاره‌های نظامی و تقابل دوگانه ما در برابر آنها، درک عمومی از درگیری را شکل می‌دهد، اما این تأثیرگذاری درنهایت به ضرر اعتبار دیپلماتیک آمریکا تمام شده است. تایمز اوو ایندیا (۲۰۲۶)، نشان داد که اظهارات عمومی ترامپ در شبکه‌های اجتماعی در مورد مذاکرات حساس آمریکا و ایران، به طور قابل توجهی پیشرفت دیپلماتیک را مختل کرده و اعتماد به قابلیت پیش‌بینی سیاست خارجی آمریکا را تخریب کرده است. مؤسسه خاورمیانه (۲۰۲۵) مفهوم قدرت ترول را به عنوان شکلی منفی از قدرت نرم تعریف می‌کند که از تمسخر و بازی‌های زبانی در تعاملات بین‌دولتی استفاده می‌کند و تأکید دارد که این رویکرد اغلب در دستیابی به نتایج ملموس ناکام است. تایم (۲۰۲۶) نشان داد که بی‌اعتنایی ترامپ به هزینه‌های داخلی جنگ، همراه با اظهارات غیرواقع‌بینانه، اعتبار داخلی و تصویر بین‌المللی آمریکا را تضعیف کرده است. بررسی پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که اگرچه مطالعات متعددی به نقش سیاست‌های ترامپ در افول قدرت نرم آمریکا پرداخته‌اند، اما تحلیل یکپارچه از ابعاد سه‌گانه قدرت نرم در یک چارچوب نظری واحد و همچنین تحلیل همزمان دیپلماسی توییتری و رفتار نظامی-دیپلماتیک متناقض همچنان با خلأهای قابل توجهی مواجه است که پژوهش حاضر درصدد پر کردن آنهاست.

۲- چارچوب نظری؛ قدرت نرم، روایت راهبردی و جنگ شناختی

چارچوب نظری پژوهش حاضر بر پیوند مفهومی و تحلیلی سه مفهوم قدرت نرم، روایت‌های راهبردی و جنگ شناختی استوار است. این سه مفهوم، اگرچه از نظر منشأ نظری و دامنه تحلیلی متفاوت‌اند، اما در توضیح چگونگی شکل‌گیری، انتقال، رقابت و اثرگذاری معنا در سیاست بین‌الملل مکمل یکدیگرند. بر این اساس، قدرت نرم به منابع و ظرفیت‌های اقناعی اشاره دارد؛ روایت‌های راهبردی سازوکار تبدیل این منابع به چارچوب‌های معنادار و قابل انتقال و جنگ شناختی محیط رقابتی و منازعه‌آمیزی را تبیین می‌کند که در آن ادراک، نگرش، باور ها و رفتار مخاطبان هدف قرار می‌گیرد.

الف. قدرت نرم

مفهوم قدرت نرم نخستین بار به صورت منسجم توسط جوزف نای مطرح شد. از نظر نای، قدرت نرم عبارت است از توانایی یک بازیگر برای دستیابی به نتایج مطلوب از طریق جذابیت و اقناع، به جای به اجبار. بر این اساس، فرهنگ، ارزش‌های سیاسی و سیاست خارجی از مهم‌ترین منابع قدرت نرم یک کشور محسوب می‌شود (Nye, 1990: 153). نای در آثار بعدی خود نیز بر اهمیت اعتبار، مشروعیت و سیاست خارجی در تولید و حفظ قدرت نرم تأکید می‌کند و نشان می‌دهد که صرف برخورداری از منابع جذابیت لزوماً به معنای تحقق نفوذ نیست؛ بلکه نحوه استفاده از این منابع و میزان اعتبار پیام و فرستنده نیز اهمیت دارد (Nye, 2008, 94-109). در حقیقت قدرت نرم به مجموعه منابع و ظرفیت‌های زمینه‌ای برای ایجاد جذابیت، مشروعیت و اقناع در تعریف می‌شود به عبارت دیگر، قدرت نرم مشخص می‌کند که یک بازیگر چه ظرفیت‌هایی برای جذب و اقناع در اختیار دارد، اما توضیح نمی‌دهد که این ظرفیت‌ها چگونه در فرآیند ارتباط سیاسی و رسانه‌ای به معنا و روایت تبدیل می‌شوند.

ب. روایت‌های راهبردی: مفهوم دوم، روایت راهبردی است که امکان تحلیل سازوکار تبدیل منابع و اهداف قدرت به چارچوب‌های معنایی و ارتباطی را فراهم می‌کند. میسکیمون، او لافلین و روزل روایت‌های راهبردی را سازوکارهایی می‌دانند که از طریق آنها بازیگران سیاسی، تصورات خود از جهان، هویت، منافع و نظم مطلوب را به مخاطبان منتقل می‌کنند و از طریق ارتباطات راهبردی بر ادراک و انتظارات آنان اثر می‌گذارند

(Miskimmon, O'Loughlin, & Roselle, 2013). در این چارچوب، روایت صرفاً مجموعه‌ای از پیام‌ها یا اطلاعات نیست، بلکه چارچوبی منسجم برای معنا دادن به رویدادها و تعیین جایگاه بازیگران در یک نظم سیاسی مطلوب است. از این منظر، روایت‌های راهبردی می‌توانند درباره وضعیت موجود، هویت بازیگر، علل و پیامدهای یک رویداد و آینده مطلوب، چارچوبی تفسیری در اختیار مخاطبان قرار دهند. روزل، میسکیمون و او لافلین نیز با نقد رویکردهایی که قدرت نرم را عمدتاً بر اساس دارایی‌ها یا منابع جذابیت تحلیل می‌کنند، استدلال می‌کنند که مفهوم روایت راهبردی امکان بررسی دقیق‌تر چگونگی تحقق یا عدم تحقق نفوذ در محیط ارتباطی جدید را فراهم می‌کند (Roselle, Miskimmon, & O'Loughlin, 2014:70). از این منظر، روایت راهبردی در پژوهش حاضر به‌عنوان سازوکار ارتباطی - معنایی تبدیل منابع قدرت نرم به پیام‌های سیاسی و چارچوب‌های تفسیری در نظر گرفته می‌شود، نه به‌عنوان مترادف قدرت نرم.

ج. جنگ شناختی. سومین مفهوم، جنگ شناختی است. این مفهوم به وضعیتی اشاره دارد که در آن شناخت، ادراک، نگرش، باور و رفتار افراد و گروه‌ها به عرصه رقابت و منازعه تبدیل می‌شود. در رویکرد ناتو، جنگ شناختی به فعالیت‌هایی اطلاق می‌شود که با هماهنگ‌سازی ابزارهای مختلف قدرت، با هدف تأثیرگذاری، حفاظت یا اختلال در شناخت فردی و جمعی و در نهایت کسب مزیت نسبت به رقیب انجام می‌شوند (Command Transformation, 2023 NATO Allied) بر این اساس، جنگ شناختی را نباید صرفاً مترادف با انتشار اطلاعات نادرست، تبلیغات یا عملیات رسانه‌ای دانست؛ بلکه این مفهوم دامنه گسترده‌تری دارد و فرآیندهای شکل‌دهی، تغییر، اختلال یا حفاظت از ادراک و شناخت مخاطبان را دربرمی‌گیرد. در محیط رسانه‌ای و شبکه‌ای معاصر، رسانه‌های اجتماعی، فناوری‌های ارتباطی، عملیات اطلاعاتی، سازوکارهای روان‌شناختی و سایر ابزارهای ارتباطی می‌توانند در این رقابت نقش داشته باشند در اینجا، جنگ شناختی به‌عنوان محیط رقابتی و منازعه‌آمیز شکل‌گیری و گردش معنا و روایت در نظر گرفته می‌شود؛ محیطی که در آن روایت‌های بازیگران مختلف با یکدیگر رقابت کرده و می‌توانند بر ادراک، اعتماد، نگرش و رفتار مخاطبان اثر بگذارند. بنابراین، جنگ شناختی

در این پژوهش نه صرفاً یک ابزار، بلکه سطحی از رقابت راهبردی است که در آن ظرفیت‌های ارتباطی و معنایی بازیگران به چالش کشیده می‌شوند. دلیل استفاده از روش ترکیبی آن است که ترکیب سه مفهوم امکان ارائه چارچوبی منسجم برای تحلیل قدرت و نفوذ آمریکا در محیط رسانه‌ای و شناختی غرب آسیا را فراهم می‌کند. در این چارچوب، قدرت نرم، منابع و ظرفیت‌های اولیه اقناع را فراهم می‌کند؛ روایت‌های راهبردی این منابع را در قالب چارچوب‌های معنایی و سیاسی سازمان‌دهی و منتقل می‌کنند؛ و جنگ شناختی محیطی را شکل می‌دهد که در آن این روایت‌ها با روایت‌های رقیب مواجه شده و برای جلب توجه، اعتبار و پذیرش مخاطبان با یکدیگر رقابت می‌کنند.

۳- سیر افول قدرت نرم آمریکا تا دوره ترامپ

اندیشه افول قدرت نرم آمریکا تاکنون روندهای مطالعاتی متفاوتی را طی کرده و سه دوره تاریخی مهمی را پشت‌سر نهاده‌است. دوره اول: افول نسبی قدرت: این دوره مطالعات بیشتر جنبه آینده پژوهشی داشته و عمدتاً بر نشانه‌های افول نسبی قدرت آمریکا متمرکز بوده‌است. پل‌کندی در کتاب ظهور و افول قدرت‌های بزرگ به تحلیل قدرت آمریکا پرداخته و به باوروی، اگرچه آمریکا با بهره‌گیری از فناوری پیشرفته، قدرت نظامی و اقتصادی و دسترسی به بازارهای جهانی در موقعیت مساعدی قرار دارد، اما این وضعیت پایدار نخواهد ماند و به تدریج با چالش‌هایی مواجه خواهد شد. کندی با تشبیه وضعیت آمریکا به امپراتوری‌های گذشته، پیش‌بینی کرده که این کشور با افزایش هزینه‌های نظامی و رقابت فزاینده قدرت‌های دیگر، در نهایت با افول تدریجی روبرو شده و به یک قدرت معمولی تبدیل خواهد شد (Kennedy, 1987) دوره دوم: منطقه‌گرایی و چالش‌های جدید: در دوره دوم، محققانی مانند چارلز کوپچان و جی. آی. گارسیا (۲۰۰۶) بر پدیده منطقه‌گرایی به عنوان یک جریان فکری و سیاسی قدرتمند در عرصه سیاست خارجی تأکید کرده‌اند (طالبی، پیرمرادی و جلالی راد، ۱۴۰۲: ۶۰).

این جریان با انتقاد از یک جانبه‌گرایی، نظامی‌گری افراطی و اتکا به مفاهیم کهنه امنیتی، بر لزوم تعامل چندجانبه و توجه به تحولات مناطق مختلف جهان تأکید دارند (Kupchan & Garcia, 2006). دوره سوم: سیاست‌های یکجانبه و تشدید بحران: با روی کار آمدن دولت ترامپ و اتخاذ سیاست‌های یکجانبه، روند افول قدرت آمریکا شدت بیشتری یافت (طالبی، پیرمرادی و جلالی راد، ۱۴۰۲: ۶۶). در این دوره، با تغییر مفاهیم

امنیتی، تشدید اختلافات داخلی، تمرکز بر اقتصاد داخلی و گسترش مداخلات نظامی، قدرت امریکا در ابعاد مختلف با بحران مواجه شد (Betley, 2017:22). همچنین، فشار بر متحدان، بی‌توجهی به ساختارها و نهادهای بین‌المللی و عدم پایبندی به تعهدات چند جانبه، به تضعیف موقعیت بین‌المللی امریکا انجامید (Bremmer, 2017).

۴- افول قدرت نرم امریکا

قدرت نرم ایالات متحده طی دهه‌های گذشته یکی از مهم‌ترین پایه‌های نفوذ و هژمونی این کشور در نظام بین‌الملل، به‌ویژه در غرب آسیا، که بر پایه توانایی واشنگتن در ایجاد جذابیت، کسب مشروعیت و اقناع مخاطبان از طریق ارزش‌های سیاسی، فرهنگی و سیاست خارجی استوار بوده اما به دلیل، تناقض میان ادعاهای ارزشی آمریکا و عملکرد عملی آن، به‌ویژه در بحران‌ها و منازعات منطقه‌ای، موجب فرسایش و یا تضعیف تدریجی اعتبار و جذابیت این کشور شده است. در این میان، روایت‌های راهبردی نقشی اساسی در تبدیل منابع قدرت به چارچوب‌های معنایی برای تفسیر رویدادها و جهت‌دهی به ادراک مخاطبان ایفا می‌کنند. ایالات متحده از طریق تولید و انتشار روایت‌هایی درباره امنیت، دموکراسی، تروریسم و نظم بین‌المللی، تلاش کرده است مشروعیت اقدامات خود و جایگاه هژمونیکش را تثبیت کند. با این حال، گسترش جنگ شناختی و رقابت فزاینده بر سر ادراک، معنا و حقیقت، امکان به چالش کشیدن روایت‌های مسلط آمریکا را افزایش داده است. از این منظر، افول قدرت نرم آمریکا را نمی‌توان صرفاً کاهش جذابیت سیاسی یا فرهنگی دانست؛ بلکه این افول، تا حدی، پیامد فرسایش قدرت روایت‌پردازی و کاهش توانایی واشنگتن در شکل‌دهی به ادراکات و ترجیحات مخاطبان است. بنابراین، بررسی هم‌زمان قدرت نرم، روایت‌های راهبردی و جنگ شناختی می‌تواند سازوکارهای فرسایش هژمونی روایی آمریکا در غرب آسیا را دقیق‌تر آشکار سازد. از منظر نظریه قدرت نرم نای، جذابیت یک کشور بر سه منبع اصلی، یعنی فرهنگ، ارزش‌های سیاسی و سیاست خارجی مشروع استوار است و هرگونه شکاف میان این مؤلفه‌ها و عملکرد عملی دولت، موجب کاهش توان اقناع و کاهش مشروعیت بین‌المللی آن می‌شود. درحوزه ارزش‌های سیاسی، شعار اول آمریکا و رویکرد یک جانبه‌گرایی دولت ترامپ، فاصله قابل توجهی میان ارزش‌های اعلامی ایالات متحده و رفتار واقعی آن ایجاد کرد. خروج از توافق اقلیمی پاریس، خروج از برنامه جامع اقدام مشترک (برجام)، کاهش تعهد به نهادهای بین‌المللی،

اعمال تحریم‌های ثانویه و بی‌اعتنایی به قواعد چندجانبه، این تصور را در سطح منطقه‌ای و جهانی تقویت کرد که آمریکا دیگر خود را متعهد به نظم مبتنی بر قواعد و حقوق بین‌الملل نمی‌داند در نتیجه، شکاف میان گفتار و رفتار، یکی از مهم‌ترین عوامل فرسایش مشروعیت هنجاری آمریکا در جهان شد. از منظر سیاست خارجی، دولت ترامپ به‌جای اتکا بر دیپلماسی، بیش از گذشته بر ابزارهای فشار، تحریم، تهدید نظامی و دیپلماسی قهری تکیه کرد. سیاست فشار حداکثری علیه ایران، انتقال سفارت آمریکا به بیت‌المقدس، حمایت بی‌قید و شرط از اسرائیل و استفاده گسترده از تحریم‌های اقتصادی، این برداشت را در میان افکار عمومی منطقه ایجاد کرد که سیاست خارجی آمریکا بیش از آنکه مبتنی بر عدالت، میانجی‌گری یا ثبات منطقه‌ای باشد، بر موازنه قدرت و منافع یک‌جانبه استوار است. هنگامی که سیاست خارجی یک کشور از سوی دیگران مشروع تلقی نشود، ظرفیت آن کشور برای تولید قدرت نرم به‌طور چشمگیری کاهش می‌یابد. در بعد فرهنگی اگرچه جذابیت فرهنگی آمریکا همچنان از طریق دانشگاه‌ها، فناوری، رسانه‌ها و صنایع فرهنگی ادامه دارد، اما تصویر جهانی این کشور به دلیل افزایش شکاف‌های داخلی، قطبی‌شدن جامعه، رشد گفتمان‌های نژادی، حمله به نهادهای دموکراتیک و بازنمایی رسانه‌ای خشونت سیاسی آسیب دید.

۴-۱- تضعیف شدن سبک زندگی

برای دهه‌ها، سبک زندگی آمریکایی به‌عنوان نماد مدرنیته، مصرف‌گرایی و آزادی فردی در غرب آسیا تبلیغ می‌شد. این نفوذ از طریق ابزارهای فرهنگی-اقتصادی مانند فیلم‌های هالیوودی، شبکه‌های رسانه‌ای جهانی مانند CNN، برندهای مصرفی (نظیر کوکاکولا و مک‌دونالدز) و مدل سیاسی-اقتصادی لیبرال دموکراسی اعمال می‌گردید. اما در دو دهه اخیر، به ویژه از دوره ترامپ، شاهد افول شتابان این الگو بوده‌ایم. این تحول نه تنها ناشی از تغییر در ترجیحات فرهنگی، بلکه نتیجه عوامل ژئوپلیتیکی، اقتصادی و هویتی چندبعدی است. سیاست‌های تهاجمی و گفتمان تفرقه افکنان و اظهارات توهین‌آمیز نسبت به مردم منطقه به تقویت احساسات ضدآمریکایی در غرب آسیا انجامید. جوانان به عنوان جمعیت فعال و متأثر از فضای رسانه‌ای، به طور مستقیم تحت تأثیر این فضا قرار گرفتند. واکنش مردم به ویژه جوانان به دولت‌ها باعث کاهش محبوبیت نمادهای فرهنگی و مصرفی آمریکایی از جمله برندهای غذایی و محصولات بسته‌بندی

شده بود. بر اساس نظرسنجی مرکز پژوهشی پیوا^۱ در سال ۲۰۱۸، نگرش منفی نسبت به آمریکا در کشورهایی مانند ترکیه (۷۲ درصد)، اردن (۸۳ درصد) و لبنان (۶۵ درصد) به بالاترین سطح در سال‌های اخیر رسید. این نگرش منفی به‌طور مستقیم بر انتخاب‌های مصرفی تأثیر گذاشت. گزارش شرکت تحقیقات بازار^۲ در سال ۲۰۲۰ نشان داد که فروش برندهای آمریکایی در کشورهای غرب آسیا به‌ویژه (عراق، عربستان، ترکیه و لبنان) طی سال‌های ۲۰۱۷ تا ۲۰۲۰ با کاهش متوسط ۱۵٪ مواجه شده است (Nielsen, 2020). در واکنش به این شرایط، کشورهای مسلمان به سمت برندها و محصولات دارای گواهی حلال روی آوردند. مالزی از طری (JAKIM)، اندونزی (MUI)، ترکیه (TSE)، عربستان سعودی (SASO)، امارات متحده عربی (ESMA) و ایران (موسسه استاندارد و تحقیقات صنعتی) پیشرو در صدور استانداردهای حلال هستند. بر اساس گزارش دولت اقتصاد جهانی اسلامی^۳، ارزش بازار جهانی محصولات حلال در سال ۲۰۲۰ به حدود ۲.۳ تریلیون دلار در بخش‌هایی مانند نوشیدنی‌ها، لوازم آرایشی-بهداشتی، دارو، خدمات مالی و گردشگری رسید (Thomson Reuters, 2020).

در عراق، تشدید احساسات ضدآمریکایی و درخواست‌های عمومی برای خروج نیروهای آمریکایی از خاک این کشور، به کاهش ۷۰ درصد در فروش محصولات غذایی آمریکایی منجر شد (BBC News, 2020). در لبنان، جوانان با راه‌اندازی کمپین‌هایی مانند بایکوت محصولات آمریکایی^۴، از مصرف کالاهای آمریکایی خودداری کردند. در ترکیه، برندهای محلی مانند کولا ترک^۵ با استفاده از فضای ضدآمریکایی، سهم بازار خود را تا ۲۵ درصد افزایش دادند (Hurriyet Daily News, 2019). همچنین، رستوران‌های زنجیره‌ای محلی در کشورهای عربی، مانند (A BAIK) در عربستان سعودی و (Deek Duke) در اردن، محبوبیت بیشتری در میان جوانان یافتند (Arab News, 2021). عامل اساسی که در کاهش اعتبار سبک زندگی آمریکایی نقش داشت رسانه بود.

^۱. Pew Research Center

^۲. Nielsen.

^۳. State of the Global Islamic Economy

^۴. #Boycott American Products

^۵. Cola Turka

رسانه یکی از مهم‌ترین سازوکارهای انتقال و بازتولید جذابیت فرهنگی و ارزشی یک کشور در محیط بین‌المللی محسوب می‌شود. جوزف نای تأکید می‌کند که قدرت نرم زمانی تحقق می‌یابد که دیگران نه از طریق اجبار یا پرداخت، بلکه از طریق جذابیت فرهنگ، ارزش‌ها و سیاست‌های یک کشور به پذیرش ترجیحات آن کشور متمایل شوند از این منظر، رسانه‌های فراملی آمریکا، شبکه‌های خبری، محصولات سرگرمی، سینما، تلویزیون و در دوره جدیدتر، شبکه‌های اجتماعی، صرفاً ابزار انتقال اطلاعات نیستند؛ بلکه در فرایند تولید تصویر مطلوب از جامعه آمریکایی و عادی‌سازی برخی الگوهای فرهنگی، فردگرایانه و مصرفی نقش دارند. با این حال، در دوره نخست و دوم ترامپ، میان قدرت ارتباطی رسانه‌های آمریکایی و قدرت اقناعی پیام آمریکا شکاف قابل توجهی ایجاد شد. مشکل اصلی رسانه‌های آمریکایی در این دوره، ناتوانی در دسترسی به مخاطب نبود؛ بلکه کاهش قابلیت اقناعی و اعتبار پیام بود. به عبارت دیگر، مخاطبان غرب آسیا همچنان با محصولات فرهنگی و رسانه‌ای آمریکا مواجه هستند و بخشی از سبک‌های زندگی آمریکایی برای آنان جذاب باقی ماند، اما این جذابیت الزاماً به پذیرش تمامیت سبک زندگی مطلوب آمریکا منجر نشد. ویلیام راف در بررسی قدرت نرم آمریکا در جهان عرب نشان می‌دهد که پیش از دوره ترامپ نیز یک شکاف مهم میان آمریکا به‌عنوان جامعه و فرهنگ باز و آمریکا به‌عنوان دولت و سیاست خارجی وجود داشت؛ به گونه‌ای که بسیاری از عرب‌ها نسبت به فرهنگ، محصولات تجاری و فرصت‌های آموزشی آمریکا نسبت به این دوره نگرش مثبت‌تری داشتند، اما در عین حال از سیاست خارجی آمریکا انتقاد می‌کردند (Rugh, 2017) دوره ترامپ این شکاف به دلیل موضع‌گیری‌های خصمانه علیه کشورها و وضع تعرفه‌های بی‌سابقه تشدید کرد. ویژگی مهم سیاست ارتباطی ترامپ آن بود که تصویر رسانه‌ای آمریکا دیگر به‌آسانی نمی‌توانست میان جامعه آمریکایی و سیاست دولت آمریکا فاصله ایجاد کند.

۵- مولفه‌های کاهش اعتبار رسانه‌ها آمریکا در غرب آسیا

کاهش اعتبار رسانه‌های آمریکایی در غرب آسیا را نمی‌توان صرفاً نتیجه تغییرات فناورانه یا گسترش رسانه‌های نوین دانست، بلکه این پدیده حاصل برهم‌کنش عوامل سیاسی، رسانه‌ای و ادراکی است. در دوره دونالد ترامپ، هم‌زمان با افزایش شکاف‌های سیاسی داخلی آمریکا و اتخاذ سیاست‌های یک‌جانبه در عرصه بین‌المللی، بخش قابل توجهی از

مخاطبان غرب آسیا نسبت به بی‌طرفی، استقلال و اعتبار رسانه‌های آمریکایی دچار تردید شدند. این روند موجب کاهش توان رسانه‌های آمریکایی در ایفای نقش به منزله‌یکی از مهم‌ترین ابزارهای قدرت نرم و بازتولید سبک زندگی ایالات متحده شد.

الف) شکاف بی‌سابقه میان کاخ سفید و رسانه‌های

رسانه‌ها در دوره ترامپ نتوانستند رسالت انتقال بارفرهنگی یکی از مهم‌ترین عوامل کاهش اعتبار رسانه‌های آمریکایی، تقابل آشکار میان دولت ترامپ و رسانه‌های جریان اصلی بود. ترامپ در طول دوران ریاست‌جمهوری خود بارها شبکه‌هایی مانند ABC, NBC, CNN و روزنامه‌هایی چون نیورک تایمز و واشنگتن پست را به انتشار اخبار جعلی و جانبداری سیاسی متهم کرد و حتی آنها را دشمن مردم نامید. این تقابل، رسانه‌ها را از جایگاه نهادهای مستقل اطلاع‌رسانی خارج و به یکی از بازیگران اصلی رقابت‌های سیاسی داخلی آمریکا تبدیل کرد. بازتاب گسترده این منازعات در سطح بین‌المللی، تصویری از جامعه‌ای عمیقاً قطبی و فاقد اجماع سیاسی را به مخاطبان غرب آسیا منتقل کرد. در نتیجه، بخشی از افکار عمومی منطقه، رسانه‌های آمریکایی را نه به‌عنوان منابع بی‌طرف اطلاع‌رسانی، بلکه به‌عنوان بازیگران درگیر در رقابت‌های حزبی آمریکا تلقی کردند. این برداشت، مرجعیت خبری و قدرت اقناع رسانه‌های آمریکایی را به‌طور محسوسی کاهش داد (Nielsen & Graves, 2017).

ب) ادراک جانبداری در پوشش تحولات غرب آسیا

دومین عامل مهم، برداشت گسترده از سوگیری رسانه‌های آمریکایی در پوشش تحولات منطقه بود. اگرچه اصل بی‌طرفی یکی از ارزش‌های حرفه‌ای روزنامه‌نگاری است، اما نحوه بازنمایی بحران‌های غرب آسیا، به‌ویژه منازعات فلسطین، عراق، سوریه و یمن، از دید بسیاری از مخاطبان منطقه با جهت‌گیری‌های سیاست خارجی ایالات متحده همسو تلقی می‌شد. در بسیاری از موارد، موضوعات منطقه‌ای بیش از آنکه از منظر واقعیت‌های میدانی بررسی شوند، در چارچوب منافع و اولویت‌های سیاست خارجی واشنگتن تحلیل می‌شدند. افزون بر این، تمرکز گسترده رسانه‌های آمریکایی بر منازعات داخلی، شخصیت و اظهارات دونالد ترامپ موجب شد بسیاری از تحولات مهم غرب آسیا در حاشیه قرار گیرند یا صرفاً در ارتباط با سیاست‌های کاخ سفید بازنمایی شوند. این رویکرد سبب شد بخشی از مخاطبان منطقه احساس کنند مسائل و دغدغه‌های واقعی

آنان در دستور کار رسانه‌های آمریکایی جایگاه مناسبی ندارد و این امر به کاهش اعتماد عمومی نسبت به این رسانه‌ها انجامید.

ج) تقویت روایت‌های تقلیل‌گرایانه و اسلام‌هراسانه

عامل دیگری که به کاهش اعتبار رسانه‌های آمریکایی در غرب آسیا انجامید، بازتولید برخی کلیشه‌ها و روایت‌های تقلیل‌گرایانه درباره اسلام و جوامع مسلمان بود. در سال‌های پس از حملات ۱۱ سپتامبر و به ویژه در دوره ترامپ، بخشی از رسانه‌های محافظه‌کار آمریکایی، مسائل مرتبط با غرب آسیا را عمدتاً در چارچوب تهدیدات امنیتی، افراط‌گرایی و تروریسم بازنمایی کردند. این نوع پوشش خبری، تنوع فرهنگی، اجتماعی و سیاسی جوامع منطقه را نادیده گرفت و تصویری تک‌بعدی از جهان اسلام ارائه داد. از دید بسیاری از نخبگان و افکار عمومی منطقه، چنین بازنمایی‌هایی موجب تقویت اسلام‌هراسی و افزایش فاصله میان رسانه‌های آمریکایی و مخاطبان مسلمان شد. در نتیجه، اعتماد به روایت‌های خبری این رسانه‌ها کاهش یافت و زمینه برای گرایش بیشتر مخاطبان به رسانه‌های منطقه‌ای و منابع خبری جایگزین فراهم شد.

د) گسترش رسانه‌های جایگزین و امکان راستی‌آزمایی روایت‌ها

عامل چهارم، ظهور رسانه‌های منطقه‌ای و توسعه شبکه‌های اجتماعی بود که انحصار رسانه‌های آمریکایی در تولید و توزیع اطلاعات را از میان برد. شبکه‌هایی مانند الجزیره، العربیه، المیادین، (RT) و (CGTN)، همراه با رسانه‌های دیجیتال و شبکه‌های اجتماعی، امکان دسترسی مخاطبان به روایت‌های متنوع‌تری از تحولات منطقه را فراهم کردند. علاوه بر این، انتشار تصاویر و گزارش‌های میدانی توسط شهروند خبرنگاران، امکان مقایسه روایت‌های رسمی با واقعیت‌های میدانی را افزایش داد و به مخاطبان اجازه داد صحت گزارش‌های رسانه‌های بین‌المللی را ارزیابی کنند. در نتیجه، رسانه‌های آمریکایی دیگر مرجع انحصاری اطلاع‌رسانی درباره تحولات غرب آسیا نبودند و مخاطبان منطقه با اتکا به منابع خبری متنوع، روایت‌های رسمی را به چالش کشیدند. این تحول، یکی از مهم‌ترین عوامل کاهش نفوذ رسانه‌ای و در نهایت افول قدرت نرم ایالات متحده در منطقه به شمار می‌رود. در مجموع، کاهش اعتبار رسانه‌های آمریکایی در غرب آسیا را باید نتیجه هم‌زمان قطبی‌شدن فضای سیاسی آمریکا، ادراک سوگیری در پوشش اخبار، بازنمایی کلیشه‌ای از جوامع مسلمان و ظهور رسانه‌های رقیب دانست. این عوامل، مرجعیت خبری

رسانه‌های آمریکایی را تضعیف کرده و توانایی آنها را در شکل‌دهی به افکار عمومی و مشروعیت‌بخشی به سیاست‌های ایالات متحده کاهش داده است؛ امری که از منظر نظریه قدرت نرم جوزف نای، به معنای کاهش ظرفیت آمریکا برای تأثیرگذاری از طریق جذابیت و اقناع است.

۶- تأثیر جنگ دوازده‌روزه و جنگ رمضان بر افول قدرت نرم آمریکا در غرب آسیا

جنگ دوازده‌روزه و جنگ رمضان یکی از مهم‌ترین عناصر شتاب‌دهنده افول قدرت نرم آمریکا در منطقه غرب آسیا بود. اگرچه نشانه‌های افول نسبی قدرت نرم ایالات متحده از دهه‌های پیش آغاز شده بود اما این روند در این جنگ وارد مرحله‌ای کیفی و شتاب‌فزاينده‌ای گرفت. از منظر نظریه قدرت نرم جذابیت یک کشور بر سه منبع اصلی، یعنی فرهنگ، ارزش‌های سیاسی و سیاست خارجی مشروع استوار است و هرگونه شکاف میان این مؤلفه‌ها و عملکرد عملی دولت، موجب کاهش توان اقناع و کاهش مشروعیت بین‌المللی آن می‌شود. در حوزه ارزش‌های سیاسی، شعار اول آمریکا^۱ رویکرد یک‌جانبه-گرای دولت ترامپ، فاصله قابل‌توجهی میان ارزش‌های اعلامی ایالات متحده و رفتار واقعی آن ایجاد کرد. خروج از توافق اقلیمی پاریس، خروج از برنامه جامع اقدام مشترک کاهش تعهد به نهادهای بین‌المللی، اعمال تحریم‌های ثانویه و بی‌اعتنایی به قواعد چندجانبه، این تصور را در سطح منطقه‌ای و جهانی تقویت کرد که آمریکا دیگر خود را متعهد به نظم مبتنی بر قواعد و حقوق بین‌الملل نمی‌داند در نتیجه، شکاف میان گفتار و رفتار، یکی از مهم‌ترین عوامل فرسایش مشروعیت هنجاری آمریکا در غرب آسیا شد. از منظر سیاست خارجی، دولت ترامپ به‌جای اتکا بر دیپلماسی، بیش از گذشته بر ابزارهای فشار، تحریم، تهدید نظامی و دیپلماسی قهری تکیه کرد. سیاست «فشار حداکثری» علیه ایران، انتقال سفارت آمریکا به بیت‌المقدس، حمایت بی‌قیدوشرط از اسرائیل و استفاده گسترده از تحریم‌های اقتصادی، این برداشت را در میان افکار عمومی منطقه ایجاد کرد که سیاست خارجی آمریکا بیش از آنکه مبتنی بر عدالت، میانجی‌گری یا ثبات منطقه‌ای باشد، بر موازنه قدرت و منافع یک‌جانبه استوار است. نای تأکید می‌کند هنگامی که سیاست خارجی یک کشور از سوی دیگران مشروع تلقی نشود، ظرفیت آن

1. America First

کشور برای تولید قدرت نرم به‌طور چشمگیری کاهش می‌یابد. در بعد فرهنگی نیز اگرچه جذابیت فرهنگی آمریکا همچنان از طریق دانشگاه‌ها، فناوری، رسانه‌ها و صنایع فرهنگی ادامه داشت، اما تصویر جهانی این کشور به دلیل افزایش شکاف‌های داخلی، قطبی‌شدن جامعه، رشد گفتمان‌های نژادی، حمله به نهادهای دموکراتیک و بازنمایی رسانه‌ای خشونت سیاسی آسیب دید. از دیدگاه نای، فرهنگ زمانی به منبع قدرت نرم تبدیل می‌شود که با ارزش‌های مورد پذیرش جهانی و رفتار مشروع دولت همراه باشد؛ در غیر این صورت، حتی جذاب‌ترین ظرفیت‌های فرهنگی نیز توان اقناع خود را از دست می‌دهند.

۶-۱- شکل‌گیری مخاطب فعال

شکل‌گیری مخاطب فعال و تغییر ماهیت او از دریافت‌کننده منفعل به مخاطب فعال، یکی از پیامدهای مهم جنگ‌های دوازده‌روزه (۲۰۲۱) و رمضان (۲۰۲۳) در افول قدرت نرم آمریکا در غرب آسیا محسوب می‌شود. در الگوی سنتی قدرت نرم، این فرض ضمنی وجود داشت که تولیدکننده پیام می‌تواند تصویر مطلوب خود را از طریق رسانه‌های قدرتمند به مخاطب منتقل کند. با این حال، در محیط رسانه‌ای عصر ترامپ و پس از آن، مخاطب صرفاً دریافت‌کننده منفعل پیام نبود؛ بلکه از طریق شبکه‌های اجتماعی، رسانه‌های محلی، شبکه‌های ماهواره‌ای و پلتفرم‌های دیجیتال، امکان مقایسه، بازتفسیر و حتی مقابله با پیام‌های آمریکایی را یافت. این تحول، که ریشه‌های نظری آن به مطالعات مخاطب فعال در سنت مطالعات فرهنگی و نظریه رمزگذاری/رمزگشایی استوارت هال بازمی‌گردد، موجب شد انحصار آمریکا بر تعریف واقعیت کاهش یابد. حتی اگر شبکه‌های آمریکایی روایتی مثبت از سیاست خارجی واشنگتن ارائه می‌کردند، مخاطبان می‌توانستند همان رویداد را از طریق رسانه‌های عربی، ایرانی، ترکی، اروپایی یا شبکه‌های اجتماعی مشاهده و تفسیر کنند. بنابراین، قدرت رسانه‌ای از تولید پیام به رقابت بر سر معنا منتقل شد. مخاطبان در فضای جدید، نه تنها روایت‌های مسلط را غیرفعالانه نمی‌پذیرفتند، بلکه خود به کنشگرانی تفسیرگر و حتی تولیدکننده محتوا تبدیل می‌شدند. در جریان این جنگ، با وجود بایکوت نسبی رسانه‌ای غرب و تلاش برای ارائه مفاهیم وارونه از جنایت‌های جنگی، تصاویر و روایت‌های مستقیم از صحنه‌های درگیری از طریق شبکه‌های اجتماعی به سرعت در سطح جهانی منتشر شد. کاربران عرب و

غیرعرب با دیدن تصاویر مدرسه شجره طیبه و دیگر جنایت‌ها، نه تنها عاملان را محکوم کردند، بلکه با تولید محتوا، ترجمه و تفسیر، روایت‌های واقعی را ویرال کرده و انحصار روایی رسانه‌های غربی را شکستند.

۶-۲- شکست در جنگ روایت‌ها

یکی از مهم‌ترین میدان‌های رقابت قدرت نرم، عرصه رسانه و تولید روایت است. ایالات متحده طی دهه‌های گذشته از طریق شبکه‌ای از رسانه‌های بین‌المللی، دیپلماسی عمومی و ابزارهای ارتباطی تلاش کرده بود تصویر خود را به عنوان مدافع آزادی، حقوق بشر و نظم بین‌المللی تثبیت کند. با این حال، جنگ دوازده‌روزه نشان داد که این روایت با چالش بی‌سابقه‌ای روبه‌رو شده است. رسانه‌های غربی از جمله رویترز، نیورک تایمز، واشنگتن پست و بی بی سی ضمن پوشش عملیات نظامی، به نقش مستقیم آمریکا در حمایت اطلاعاتی، دفاعی و لجستیکی از اسرائیل اشاره کردند. در مقابل، رسانه‌های منطقه‌ای مانند الجزیره، المیادین، العربی الجدید و شبکه‌های عربی، این جنگ را نماد استمرار استانداردهای دوگانه آمریکا در اجرای حقوق بین‌الملل توصیف کردند. همزمان، در شبکه‌های اجتماعی، میلیون‌ها پیام، تصویر و ویدئو با هشتگ‌هایی در حمایت از ایران و فلسطین و در انتقاد از سیاست‌های آمریکا منتشر شد. مطالعات مربوط به ارتباطات بحران نشان می‌دهد که در چنین شرایطی، روایت‌های غیررسمی به واسطه سرعت انتشار در شبکه‌های اجتماعی می‌توانند بر روایت رسمی دولت‌ها غلبه کنند. آمریکا بخش مهمی از توان خود در مدیریت افکار عمومی منطقه را از دست داد.

توانایی دولت‌ها در شکل‌دهی به روایت‌های مسلط درباره رویدادهای بین‌المللی از جمله فرصت‌های سیاسی یک دولت محسوب می‌شود. نای تأکید می‌کند که مشروعیت سیاست خارجی تا حد زیادی به توانایی دولت در اقناع افکار عمومی جهانی و تولید روایت‌های معتبر وابسته است. از این منظر، جنگ دوازده‌روزه را می‌توان یکی از مهم‌ترین آزمون‌های قدرت روایت‌سازی ایالات متحده در غرب آسیا دانست؛ زیرا برای نخستین بار، شکاف قابل توجهی میان روایت رسمی واشنگتن و برداشت بخش مهمی از افکار عمومی منطقه و حتی بخشی از رسانه‌های بین‌المللی مشاهده شد. در روایت رسمی دولت آمریکا، حمایت از اسرائیل با استناد به حق دفاع مشروع توجیه شد و مقامات کاخ سفید و وزارت دفاع بر نقش خود در تقویت سامانه‌های دفاعی، تبادل اطلاعات و حفاظت از امنیت اسرائیل تأکید کردند. با این حال، بخش قابل توجهی از رسانه‌های معتبر غربی

ابعاد گسترده‌تر این حمایت را نیز مورد توجه قرار دادند. خبرگزاری رویترز در گزارش‌های متعدد به انتقال سامانه‌های دفاع موشکی، استقرار تجهیزات نظامی آمریکا در منطقه و همکاری اطلاعاتی نزدیک واشنگتن و تل‌آویو پرداخت.

روزنامه نیویورک تایمز نیز با استناد به منابع آمریکایی، جزئیاتی از هماهنگی نظامی، اطلاعاتی و دیپلماتیک میان دو کشور را منتشر و نشان داد که ایالات متحده صرفاً نقش یک ناظر سیاسی نداشته است (The New York Times, 2025). همچنین فاینشال تایمز و واشنگتن پست با تحلیل پیامدهای ژئوپلیتیکی بحران، بر هزینه‌های سیاسی حمایت بی‌قید و شرط واشنگتن از اسرائیل برای جایگاه بین‌المللی آمریکا تأکید کردند. در مقابل، رسانه‌های منطقه‌ای نظیر الجزیره، المیادین، العربی الجديد و شبکه‌های خبری عرب‌زبان، جنگ را در چارچوب تداوم استانداردهای دوگانه آمریکا در اجرای حقوق بین‌الملل تفسیر کردند.

این رسانه‌ها با مقایسه واکنش ایالات متحده به جنگ اوکراین و بحران غرب آسیا، استدلال کردند که واشنگتن در مواجهه با موارد مشابه از معیارهای متفاوتی استفاده می‌کند؛ موضوعی که از دید بسیاری از تحلیلگران، به کاهش مشروعیت هنجاری آمریکا در افکار عمومی منطقه انجامید (Al Jazeera, 2025; Al-Araby Al-Jadeed, 2025). هم‌زمان، فضای رسانه‌ای دیجیتال به یکی از مهم‌ترین عرصه‌های رقابت روایت‌ها تبدیل شد. برخلاف جنگ‌های دهه‌های گذشته که رسانه‌های جریان اصلی نقش غالب را در شکل‌دهی افکار عمومی ایفا می‌کردند، در این بحران شبکه‌های اجتماعی مانند (X) TikTok, Telegram, Instagram, به بستر اصلی انتشار تصاویر، ویدئوها و روایت‌های میدانی تبدیل شدند. پژوهش‌های حوزه ارتباطات نشان می‌دهد که در شرایط بحران، انتشار محتوای تولیدشده توسط کاربران می‌تواند سرعت گردش اطلاعات را به گونه‌ای افزایش دهد که روایت رسمی دولت‌ها دیگر انحصار تعیین‌کننده رسانه‌ای را در اختیار نداشته باشد. بررسی داده‌های مؤسسات پایش فضای مجازی نیز مؤید همین روند است. گزارش‌های منتشرشده توسط Meltwater و Talkwalker درباره بحران‌های غرب آسیا نشان می‌دهد که در دوره اوج درگیری‌ها، میلیون‌ها پست و تعامل پیرامون جنگ در شبکه (X) و اینستاگرام ثبت شد و هشتگ‌هایی مانند #Iran, #Israel, #Palestine

#Cease fire Now, #Gaza در مقاطع مختلف در میان موضوعات پربازدید جهانی قرار گرفتند (Brandwatch, 2025; Meltwater, 2025) اگرچه جهت‌گیری تمامی این محتواها یکسان نبود، اما حجم بالای انتشار روایت‌های مستقل و بعضاً مغایر با مواضع رسمی آمریکا نشان‌دهنده کاهش توان واشنگتن در مدیریت انحصاری فضای اطلاع‌رسانی بود.

۶-۳- قدرت ترول ترامپ و تشدید افول قدرت نرم

یکی از مهم‌ترین عوامل تضعیف قدرت نرم ایالات متحده، ظهور الگویی از سیاست‌ورزی بود که در ادبیات جدید روابط بین‌الملل از آن با عنوان قدرت ترول یاد می‌شود. این مفهوم به بهره‌گیری عامدانه از زبان تحقیرآمیز، تحریک‌آمیز، تمسخر رقبا، سیاسی، انتشار پیام‌های متناقض در شبکه‌های اجتماعی و برهم زدن قواعد متعارف دیپلماسی اشاره دارد. برخلاف قدرت نرم که بر جذابیت، اقناع و مشروعیت استوار است، قدرت ترول بر شوک‌آفرینی، دوقطبی‌سازی، بی‌ثبات‌سازی روانی و جلب توجه رسانه‌ای تکیه دارد و اگرچه ممکن است در کوتاه‌مدت توجه افکار عمومی را جلب کند، در بلندمدت به کاهش اعتبار بین‌المللی دولت منجر می‌شود. رفتار ارتباطی ترامپ در شبکه اجتماعی با استفاده مکرر از ادبیات تهدید، تمسخر رهبران خارجی، حمله به سازمان‌های بین‌المللی و اعلام ناگهانی تصمیمات سیاست خارجی، این تصور را تقویت کرد که سیاست خارجی آمریکا دیگر بر اصول قابل پیش‌بینی و قواعد دیپلماتیک استوار نیست. این وضعیت شکاف میان ارزش‌های اعلامی آمریکا، مانند دموکراسی، احترام به حقوق بین‌الملل و چندجانبه‌گرایی، با عملکرد عملی آن را افزایش داده است. یکی از بارزترین نمونه‌های قدرت ترول، استفاده ترامپ از شبکه‌های اجتماعی برای اعلام یا تهدید به اقدامات نظامی بود. در موارد متعدد، مواضع رسمی وزارت خارجه یا پنتاگون با پیام‌های منتشرشده توسط رئیس‌جمهور همخوانی نداشت و همین امر موجب کاهش قابلیت پیش‌بینی سیاست خارجی آمریکا شد. تحلیل‌های منتشرشده نشان می‌دهد که اظهارات عمومی ترامپ درباره مذاکرات حساس با ایران، فضای بی‌اعتمادی را تشدید و روند دیپلماسی را مختل کرد. در نتیجه، متحدان منطقه‌ای و حتی شرکای اروپایی آمریکا نسبت به ثبات تصمیم‌گیری واشنگتن تردید بیشتری پیدا کردند. رفتار ترول گونه ترامپ همچنین موجب تضعیف روایت‌سازی آمریکا شد. در حالی که قدرت نرم مستلزم توانایی شکل‌دهی به برداشت‌ها و ترجیحات دیگران از طریق روایت‌های معتبر است، پیام‌های

احساسی، متناقض و شخصی ترامپ موجب شد روایت رسمی ایالات متحده درباره دفاع از نظم بین‌المللی و حقوق بشر، به‌ویژه در غرب آسیا، از اعتبار کمتری برخوردار شود. این مسئله در جریان جنگ دوازده‌روزه و سپس جنگ رمضان بیش از هر زمان دیگری آشکار شد؛ زیرا حمایت هم‌زمان واشنگتن از عملیات نظامی و تأکید لفظی بر دیپلماسی، تناقضی آشکار میان گفتار و رفتار آمریکا ایجاد کرد و زمینه گسترش روایت‌های رقیب را فراهم ساخت. بر اساس نتایج پیو، میزان اعتماد جهانی به رئیس‌جمهور آمریکا در دوره ترامپ به پایین‌ترین سطح خود از زمان آغاز این پیمایش‌ها رسید؛ در نظرسنجی سال ۲۰۲۰، تنها ۱۶ درصد از پاسخ‌دهندگان در آلمان، ۱۵ درصد در فرانسه و ۱۹ درصد در بریتانیا اعلام کردند که به تصمیمات ترامپ در سیاست خارجی اعتماد دارند، در حالی که این شاخص در پایان دولت اوباما در بسیاری از این کشورها بیش از ۷۰ درصد بود (Pew Research Center, 2020) همچنین، گزارش (Edelman Trust Barometer 2020) کاهش محسوس اعتماد به نهادهای سیاسی آمریکا و افت اعتبار بین‌المللی این کشور را نشان می‌دهد. در غرب آسیا نیز نتایج شرایط بدتری را نشان می‌دهد. که اجرای سیاست فشار حداکثری، تحریم‌های هوشمندانه و افزایش تعرفه هانگ‌رش مثبت نسبت به نقش آمریکا در حل بحران‌های منطقه‌ای کاهش یافت و بخش قابل توجهی از افکار عمومی، ایالات متحده را بازیگری جانبدار و فاقد بی‌طرفی تلقی کردند. این تغییر نگرش، در جریان جنگ‌های دوازده‌روزه و رمضان تشدید شد؛ زیرا بسیاری از رسانه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، سیاست‌های آمریکا را نه به‌عنوان میانجی صلح، بلکه به‌عنوان بخشی از منازعه بازنمایی کردند.

۶-۴- کاهش مشروعیت هنجاری و گذار به نظم منطقه‌ای چندقطبی

مهم‌ترین پیامد راهبردی جنگ دوازده‌روزه را باید در کاهش مشروعیت هنجاری ایالات متحده جستجو کرد. در ادبیات روابط بین‌الملل، مشروعیت زمانی شکل می‌گیرد که رفتار یک قدرت با هنجارهای پذیرفته‌شده بین‌المللی سازگار تلقی شود. هرچه فاصله میان ارزش‌های اعلامی و رفتار واقعی بیشتر شود، هزینه حفظ نفوذ نیز افزایش خواهد یافت. در جریان جنگ دوازده‌روزه، بسیاری از دولت‌ها و تحلیلگران، حمایت بی‌قیدوشرط آمریکا از عملیات نظامی اسرائیل را با مواضع پیشین واشنگتن درباره احترام به حاکمیت دولت‌ها و ممنوعیت توسل به زور ناسازگار ارزیابی کردند. این وضعیت سبب شد که

قدرت نرم آمریکا، که بر جذابیت ارزش‌های لیبرال و مشروعیت سیاست خارجی استوار بود، بیش از پیش تضعیف شود. از سوی دیگر، کاهش اعتبار آمریکا همزمان با افزایش نقش قدرت‌های دیگری مانند چین، روسیه و بازیگران منطقه‌ای در مدیریت بحران‌ها، زمینه گذار تدریجی از هژمونی یک‌جانبه به ترتیبات امنیتی و سیاسی چندقطبی را فراهم کرد. هرچند ایالات متحده همچنان از نظر قدرت نظامی و اقتصادی بازیگر مسلط منطقه محسوب می‌شود، اما توان آن در شکل‌دهی به ترجیحات بازیگران منطقه‌ای و اقناع افکار عمومی، نسبت به دهه‌های گذشته کاهش یافته است. این تحول دقیقاً همان فرایندی است که نای از آن به عنوان فرسایش منابع قدرت نرم در نتیجه استفاده نامتناسب از قدرت سخت یاد می‌کند.

۶-۵- شکل‌گیری موج گسترده اعتراضات منطقه‌ای

یکی دیگر از پیامدهای مهم و تأثیرگذار در جنگ دوازده‌روزه که فراتر از میدان نبرد، عرصه سیاست منطقه‌ای را نیز تحت تأثیر قرار داد، ظهور موج گسترده‌ای از اعتراضات مردمی در کشورهای مختلف غرب آسیا بود. این اعتراضات که عمدتاً علیه ایالات متحده و اسرائیل جهت‌گیری داشت، در ایران، عراق، لبنان، یمن، ترکیه، اردن، بحرین و شماری از کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس به وقوع پیوست. تظاهرکنندگان در این تجمعات، نه‌تنها حملات نظامی اسرائیل را محکوم کردند، بلکه با اشاره به نقش حمایتی، لجستیکی و اطلاعاتی واشینگتن، ایالات متحده را نه به‌عنوان میانجی‌ای بی‌طرف، بلکه به‌عنوان شریک اصلی در عملیات نظامی علیه ایران معرفی نمودند. (Reuters, 2026; Associated Press, 2026)

انعکاس گسترده این تحرکات اجتماعی در رسانه‌های بین‌المللی نظیر رویترز، آسوشیتد پرس، بی‌بی‌سی و الجزیره، نشان‌دهنده تشدید محسوس احساسات ضدآمریکایی در منطقه، در مقایسه با سال‌های پیش از جنگ است. بر اساس گزارش‌های میدانی، این خیزش‌های مردمی صرفاً واکنش‌آنی و احساسی به رویدادهای نظامی نبود، بلکه در بستر تاریخی بلندمدتی از نارضایتی‌های انباشته شده شکل گرفت که مهم‌ترین آن‌ها عبارت بودند از: خروج ایالات متحده از برجام (۲۰۱۸)، احیای سیاست «فشار حداکثری» علیه جمهوری اسلامی ایران، انتقال غیرقانونی سفارت آمریکا به بیت‌المقدس (۲۰۱۸)، حمایت بی‌قیدوشرط از حملات اسرائیل به نوار غزه (۲۰۲۴-۲۰۲۳)، و نهایتاً مشارکت عملیاتی در جنگ علیه ایران در سال ۲۰۲۶. در چنین بافتاری، جنگ دوازده‌روزه بیش از آنکه

عاملی مستقل در ایجاد این خشم عمومی باشد، به‌عنوان کاتالیزوری عمل کرد که شکاف عمیق بین گفتمان رسمی ایالات متحده (با محوریت حقوق بشر، دموکراسی و ثبات سازی) و کاربست واقعی سیاست خارجی این کشور را به شکلی بی‌سابقه عریان ساخت. شواهد پیمایشی موجود نیز مؤید این مدعاست. بر اساس داده‌های منتشرشده توسط شبکه نظرسنجی عرب^۱ در موج هشتم (۲۰۲۴) که پیش از جنگ دوازده‌روزه انجام شد، سطح اعتماد شهروندان کشورهای عربی به سیاست خارجی ایالات متحده به پایین‌ترین میزان در دو دهه اخیر کاهش یافته بود (Arab Barometer, 2024). همچنین گزارش مرکز مطالعاتی عرب در واشینگتن^۲ حاکی از آن است که درصد قابل‌توجهی از مردم منطقه، آمریکا را بزرگترین تهدید برای امنیت ملی خود می‌دانند (Arab Center, 2025). هرچند داده‌های پیمایشی جامع و نظام‌مند در دوره پس از جنگ دوازده‌روزه هنوز محدود و عمدتاً مبتنی بر گزارش‌های اولیه است، اما شواهد کیفی و پوشش خبری گسترده از تداوم اعتراضات، نشان از استمرار و حتی تعمیق این روند نزولی در مشروعیت منطقه‌ای آمریکا دارد. (Al Jazeera, 2026; BBC News, 2026)

از منظر جامعه‌شناختی سیاسی، آنچه این اعتراضات را از موج‌های پیشین متمایز می‌سازد، نه فقط دامنه جغرافیایی وسیع‌تر آن، بلکه هم‌افزایی میان گروه‌های مختلف اجتماعی - از اقلیت میان‌شهری تا نیروهای قبیله‌ای و گروه‌های مذهبی - در چارچوبی فراملی است. به‌عبارتی، جنگ دوازده‌روزه با برجسته‌سازی «دیگری مشترک» (اسرائیل و آمریکا)، بستری برای بازتعریف همبستگی منطقه‌ای بر اساس منافع امنیتی و هویتی به چالش کشیده شده ایجاد کرده است که پیامدهای آن، فارغ از سرنوشت میدان نبرد، بر نظم امنیتی آینده غرب آسیا تأثیری پایدار خواهد گذاشت.

۶-۶- افزایش بی‌اعتمادی به تضمین‌های امنیتی آمریکا

یکی دیگر از پیامدهای سیاسی جنگ دوازده‌روزه، تغییر الگوی رفتار دولت‌های منطقه در قبال بحران بود. برخلاف بسیاری از بحران‌های پیشین که بخش قابل‌توجهی از دولت‌های عربی، در عمل یا در مواضع رسمی، از سیاست‌های امنیتی ایالات متحده حمایت

^۱. Arab Barometer.

^۲. Arab Center Washington DC

می‌کردند، در جریان حملات آمریکا و اسرائیل علیه ایران، اغلب دولت‌های منطقه در کوتاه‌ترین زمان ممکن، موضعی نسبتاً مستقل و محتاطانه اتخاذ کردند که دست کم در جهت کاهش آسیب‌ها و جلوگیری از تنش‌ها بود.

عربستان سعودی، قطر، عمان، عراق، ترکیه، مصر، اردن، امارات متحده عربی و کویت، ضمن محکوم کردن تشدید تنش‌ها، بر ضرورت احترام به حاکمیت ملی، رعایت حقوق بین‌الملل، توقف فوری عملیات نظامی و بازگشت طرف‌ها به مسیر دیپلماسی و مذاکرات تأکید کردند (Saudi Ministry of Foreign Affairs, 2025).

اهمیت این مواضع صرفاً در محتوای آنها نبود، بلکه سرعت اعلام موضع نیز حائز اهمیت است. در فاصله چند ساعت پس از آغاز حملات، وزارتخانه‌های امور خارجه کشورهای منطقه با انتشار بیانیه‌های رسمی، نگرانی خود را نسبت به گسترش جنگ و پیامدهای امنیتی آن برای کل منطقه هشداردادند. شورای همکاری خلیج فارس نیز در بیانیه‌ای مشترک، خواستار خویش‌ننداری تمامی طرف‌ها، جلوگیری از گسترش درگیری و حفظ ثبات منطقه شد (Gulf Cooperation Council, 2025). حتی دولت‌هایی که طی دهه‌های گذشته از نزدیک‌ترین شرکای امنیتی ایالات متحده محسوب می‌شدند، از همراهی کامل با رویکرد نظامی واشنگتن خودداری کردند. عربستان سعودی و قطر، که میزبان مهم‌ترین پایگاه‌های نظامی آمریکا در منطقه هستند، ضمن تأکید بر ضرورت کاهش تنش، از هرگونه اقدام نظامی که موجب بی‌ثباتی بیشتر غرب آسیا شود، ابراز نگرانی کردند. عراق نیز حملات نظامی را ناقض حاکمیت کشورها و مغایر با اصول منشور ملل متحد دانست و خواستار توقف فوری عملیات شد. ترکیه نیز با هشدار نسبت به خطر سرایت جنگ به سراسر منطقه، بر راه‌حل سیاسی و دیپلماتیک تأکید کرد. از منظر نظریه قدرت نرم، این واکنش‌ها صرفاً بیانگر اختلاف‌نظر سیاسی نیست، بلکه نشانه‌ای از کاهش اعتبار و قابلیت‌اعتماد ایالات متحده به‌عنوان تأمین‌کننده‌ی نظم منطقه‌ای است. نای تأکید می‌کند که قدرت نرم زمانی اثربخش است که سایر بازیگران، رهبری یک قدرت را مشروع، قابل‌پیش‌بینی و منطبق با قواعد بین‌المللی بدانند. هنگامی که حتی نزدیک‌ترین شرکای امنیتی آمریکا از همراهی آشکار با اقدامات نظامی آن اجتناب می‌کنند و به جای حمایت از راهبرد واشنگتن، بر دیپلماسی و کاهش تنش تأکید می‌ورزند، جذابیت و مشروعیت رهبری آمریکا تضعیف می‌شود. علاوه بر این، واکنش هماهنگ کشورهای

منطقه نشان داد که برداشت آنها از امنیت منطقه‌ای در حال گذار از الگوی سنتی مبتنی بر چتر امنیتی آمریکا به سمت الگوی متوازن‌تر و چندجانبه است. این تحول بیانگر آن است که دولت‌های منطقه، افزایش تنش‌های ناشی از سیاست‌های یکجانبه‌ی آمریکا را نه عامل تولید امنیت، بلکه منشأ بی‌ثباتی ارزیابی می‌کنند. از این رو، تلاش برای حفظ فاصله‌ی سیاسی از اقدامات نظامی واشنگتن را می‌توان نشانه‌ای از کاهش نفوذ هنجاری و قدرت اقناعی ایالات متحده در غرب آسیا دانست.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف تبیین سازوکار فرسایش قدرت نرم و هژمونی روایی آمریکا در غرب آسیا، از ترکیب سه رویکرد نظری قدرت نرم جوزف نای، روایت‌های راهبردی و جنگ شناختی استفاده کرد. نتیجه اصلی پژوهش آن است که کاهش نفوذ آمریکا در منطقه را نمی‌توان صرفاً با شاخص‌هایی مانند کاهش محبوبیت یا افزایش احساسات ضدآمریکایی توضیح داد؛ بلکه باید آن را نتیجه اختلال در زنجیره جذابیت، روایت، ادراک، اعتماد و نفوذ دانست. در سطح قدرت نرم، مهم‌ترین مسئله افزایش شکاف میان ارزش‌های اعلامی آمریکا و عملکرد سیاست خارجی آن است. خروج از برجام، سیاست فشار حداکثری، استفاده گسترده از ابزار تحریم و حمایت نظامی از اسرائیل، در بخشی از افکار عمومی منطقه این تصور را تقویت کرده که واشنگتن در اجرای ارزش‌های اعلامی خود گزینشی عمل می‌کند. داده‌های پیمایشی نیز کاهش اعتماد به رهبری آمریکا و ترامپ را در بخش‌هایی از منطقه و جهان نشان داده‌اند. در سطح روایت راهبردی، یافته‌ها نشان می‌دهد مشکل اصلی آمریکا صرفاً ضعف در انتقال پیام نیست، بلکه کاهش قابلیت اقناع روایت است. روایت آمریکا درباره امنیت و نظم بین‌المللی هنگامی با دشواری مواجه می‌شود که مخاطب میان این روایت و عملکرد واقعی واشنگتن ناسازگاری مشاهده کند. جنگ دوازده‌روزه ۲۰۲۵ و جنگ ۲۰۲۶ این مسئله را آشکارتر کردند؛ زیرا نقش مستقیم آمریکا در جنگ، امکان بازتعریف آن از میانجی و تأمین‌کننده امنیت به بازیگر مستقیم منازعه را برای روایت‌های رقیب فراهم کرد. در سطح جنگ شناختی نیز، تغییر ساختار ارتباطات بین‌المللی باعث شده است روایت آمریکا دیگر در محیطی با کنترل محدود بازیگران رسانه‌ای شکل نگیرد. شبکه‌های اجتماعی، رسانه‌های منطقه‌ای و تولید محتوای کاربران، امکان مقایسه و

بازتفسیر روایت‌ها را افزایش داده‌اند. از این‌رو، میدان اصلی قدرت نرم آمریکا از توانایی انتشار پیام به توانایی حفظ اعتبار پیام در برابر روایت‌های رقیب منتقل شده است. بر این اساس، جنگ‌های ۲۰۲۵ و ۲۰۲۶. بیشتر نقش شتاب‌دهنده و آشکارکننده داشته و شکاف‌هایی را که پیش از این در حوزه مشروعیت، اعتماد و روایت وجود داشت، برجسته‌تر کرده‌اند.

منابع فارسی

- سیدمحمدرضا موسوی، عباسعلی طالبی (۱۴۰۴) **افول قدرت نرم امریکا در دوره ترامپ شواهد و پیامدها**، فصلنامه جغرافیا و برنامه ریزی منطقه ای، دوره ۱۶(۱).
- عباسعلی طالبی، هادی پیرمرادی و محمد صادق جلالی راد (۱۴۰۲)، **بررسی مولفه‌های افول قدرت نرم امریکا**، فصلنامه علمی مطالعات قدرت نرم، شماره ۱۳.

List of English Resources

- Ahmad, Y., Nazim, M., & Nijabat, A. (2025). **Framing power and conflict: A critical discourse analysis of Donald Trump's posts on the Iran-Israel War**. *Journal of Applied Linguistics and TESOL*, 8(3), 1256–1264. <https://doi.org/10.63878/jalt1105>
- Al Jazeera. (2026). **Regional reactions to the 12-Day War: Protests and polarization**. Doha: Al Jazeera Media Network.
- Arab Barometer. (2024a). **America is losing the Arab world and China is reaping the benefits**. Arab Barometer.
- Arab Barometer. (2024b). **Wave VIII: Arab public opinion and US foreign policy**. Arab Barometer.
- Arab Center Washington DC. (2025). **US credibility in the Middle East after Gaza and Iran**. Policy Paper No. 85. Washington, DC.
- Bennett, W. L., & Livingston, S. (2018). **The disinformation order: Disruptive communication and the decline of democratic institutions**. *European Journal of Communication*, 33(2).

Doutaghi, H., & Gill, B. (2026). **The Ramadan War and the changing world order: Imperial versus sovereign futures.** *Middle East Critique*. <https://doi.org/10.1080/19436149.2026.2688116>

Gallarotti, G. M. (2011). **Soft power: What it is, why it's important, and the conditions for its effective use.** *Journal of Political Power*, 4(1)

Gulf Cooperation Council (GCC). (2025). **Joint statement regarding the escalation of military operations in the region.** Secretariat General of the GCC.

Kennedy, P. (1987). **The rise and fall of the great powers: Economic change and military conflict from 1500 to 2000.** Random House.

Miskimmon, A., O'Loughlin, B., & Roselle, L. (2013). **Strategic narratives: Communication power and the new world order.** Routledge.

NATO Allied Command Transformation. (2023a, April 5). **Cognitive warfare: Strengthening and defending the mind.** NATO ACT.

NATO Allied Command Transformation. (2023b, May 9). **Cognitive warfare: Beyond military information support operations.** NATO ACT.

Nye, J. S., Jr. (1990a). **Bound to lead: The changing nature of American power.** Basic Books.

Nye, J. S. (2004). **Soft power: The means to success in world politics.** Public Affairs.

Nye, J. S., Jr. (2008). **Public diplomacy and soft power.** *The ANNALS of the American Academy of Political and Social Science*, 616(1), 94–109. <https://doi.org/10.1177/0002716207311699>

Pew Research Center. (2020, January 8). **Little trust worldwide in Trump's handling of international affairs.** Pew Research Center.

Pew Research Center. (2024). **Global attitudes survey**. Pew Research Center.

Qatar Ministry of Foreign Affairs. (2025). **Official statements on regional military escalation**. State of Qatar.

Reuters. (2026, August 11). **Anti-US demonstrations spread from Beirut to Manama**. *Reuters World News*.

Roselle, L., Miskimmon, A., & O'Loughlin, B. (2014). **Strategic narrative: A new means to understand soft power**. *Media, War & Conflict*, 7(1), 70–84. <https://doi.org/10.1177/1750635213516696>

Rugh, W. A. (2017). **American soft power and public diplomacy in the Arab world**. *Palgrave Communications*, 3, 16104. <https://doi.org/10.1057/palcomms.2016.104>

Saudi Ministry of Foreign Affairs. (2025). **Official statements on regional security developments**. Kingdom of Saudi Arabia.

The New York Times. (2025). *Reports on U.S.–Israel military and intelligence coordination*.

The White House. (2018, May 8). *Remarks by President Trump on the Joint Comprehensive Plan of Action*.

The Erosion of U.S. Narrative Hegemony and Soft Power in West Asia: An Analysis of the Twelve-Day and Ramazan Wars

Abbas Ali Talebi¹

Abstract:

U.S. hegemony in West Asia has historically depended not only on material capabilities but also on soft power, political legitimacy, and the ability to construct and sustain dominant strategic narratives. The intensification of Donald Trump's unilateralist foreign policy, including withdrawal from the Joint Comprehensive Plan of Action (JCPOA), maximum-pressure policies, and support for military actions in the region, has increasingly challenged the credibility of American leadership. Against this backdrop, this study examines the erosion of U.S. soft power and narrative hegemony through the Twelve-Day War between Iran and Israel in June 2025 and the Ramadan War in 2026. The central question is: How did U.S. policies and conduct during these conflicts affect its soft power and narrative hegemony in West Asia? The study hypothesizes that unilateralist policies and the growing gap between U.S. proclaimed values and practices have weakened its legitimacy, credibility, and capacity to shape regional narratives. The two wars are viewed not as the original causes of this erosion, but as critical junctures that exposed and intensified existing weaknesses. Methodologically, the study adopts analysis of official documents, policy reports, public opinion surveys, and regional and international media sources.

Keywords: Soft Power, Ramazan and Twelve-Day Wars, West Asia, Media, Narrative Hegemony

¹ Associate Professor, Department of Political Science and International Relations, Sava.C., Islamic Azad University, Savadkooh, Iran
talebi@iau.ac.ir